

درسهای قیام مسکو

ننین

کتاب «مسکو در دسامبر سال ۱۹۰۵» (مسکو ۱۹۰۵) فوق العاده به موقع از چاپ خارج شد. فرا گرفتن تجربه قیام دسامبر وظیفه فوری حزب کارگر است. متأسفانه این کتاب بمتابه کوزه عسلی است که توسط یک قاشق قیر تباه شده، مدارکش با وجود ناقص بودن بسیار جالب است ولی نتیجه گیری هایش بی اندازه بی سر و ته و بی اندازه مبتذل است. در باره این نتیجه گیریها ما در جای خود بطور ویژه بحث خواهیم کرد (۱). و اکنون به موضوع سیاسی روز یعنی به درسهای قیام مسکو می پردازیم.

شکل عمده جنبش دسامبر در مسکو اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات بود و اکثریت عظیم توده کارگر فقط در این شکل‌های مبارزه شرکت فعال داشت. ولی همانا جنبش دسامبر مسکو به رأی العین نشان داد که دوران اعتصاب همگانی، بمتابه شکل مستقل و عمده مبارزه، سپری شده است و جنبش با نیروئی خود بخود و مقاومت ناپذیر این دایره محدود را می شکند و شکل عالیتر مبارزه یعنی قیام را به وجود می آورد.

تمام احزاب انقلابی و تمام اتحادیه های مسکو وقتی اعلام اعتصاب کردند، از ناگزیر بودن تبدیل این اعتصاب به قیام آگاهی داشته و حتی آنرا احساس می کردند. در ۶ دسامبر از طرف شورای نمایندگان کارگران مقرر شد « برای تبدیل اعتصاب به قیام مسلحانه مجاهدت به عمل آید.» ولی در واقع هیچ یک از سازمانها برای این کار حاضر نبودند. حتی شورای مؤتلفه گروههای داوطلب مبارز (۲) (در ۹ دسامبر!) از قیام مثل یک موضوع بعید صحبت می کرد و کاملاً مشهود است که مبارزه خیابانی بدون رهبری آنها و بدون اینکه آنها در آن شرکت داشته باشند انجام شد. سازمانها از رشد و توسعه دامنه جنبش عقب ماندند.

اعتصاب تدریجاً به قیام بدل می شد و علت آن هم مقدم بر همه فشار شرایط عینی بود که بعد از اکتبر به وجود آمده بود. حکومت را دیگر نمی شد با یک اعتصاب همگانی غافلگیر کرد زیرا این حکومت دیگر یک نیروی ضدانقلاب آماده برای عملیات جنگی تشکیل داده بود. هم سیر عمومی انقلاب روس پس از اکتبر و هم توالی منظم حوادث در مسکو در روزهای دسامبر، تأیید شگرفی بود بر صحت یکی از احکام عمیق مارکس حاکی از اینکه: انقلاب، ضمن پیشروی خود، یک ضدانقلاب به هم فشرده و محکمی به وجود می آورد یعنی دشمن را مجبور می کند به وسایل تدافعی بیش از پیش شدیدی متوسل شود و بدین طریق وسایل بیش از پیش نیرومندی برای حمله تهیه می نماید (۳).

هفتم و هشتم دسامبر: اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات مسالمت آمیز توده ای. عصر هشتم: محاصره آکواریوم. روز نهم: ضرب و شتم جمعیت به وسیله واحدهای سوار در میدان استراستنایا. عصر نهم: تاراج خانه فیدلر. روحیه بالا می رود. جمعیت غیرمتشکل در خیابانها بطور کاملاً خود بخودی و با عدم اطمینان به ساختن اولین باریکادها می پردازد.

روز دهم دسامبر: آغاز شلیک توپخانه بر ضد باریکادها و جماعت در خیابانها. حالا دیگر باریکادها با اطمینان و کاملاً بطور دسته جمعی ساخته می شود نه بطور منفرد. تمام اهالی در خیابانها هستند؛ شبکه ای از باریکادها کلیه مراکز عمده شهر را می پوشاند. طی چند روز پیکار پارتیزانی سختی بین دسته های داوطلب و سربازان درمی گیرد. این پیکار واحدهای

نظامی را فرسوده نموده و دوباسف(۴) را برای دریافت نیروی تقویتی به التماس و می دارد. فقط در حدود ۱۵ دسامبر بود که تفوق نیروهای دولتی به حد کامل رسید و روز هفدهم سربازان هنگ سمینفسکی، منطقه پرسنیا آخرین تکیه گاه قیام کنندگان را درهم شکستند.

اعتصاب و تظاهرات به ساختمان باریکادهای منفرد مبدل شد. ساختمان باریکادهای منفرد به ساختمان جمعی باریکادها و پیکار خیابانی با نیروهای دولتی مبدل شد. بدین طریق مبارزه توده ای پرولتاریا، بدون آنکه سازمانها بر آن رهبری داشته باشند، از اعتصاب به قیام بدل گردید. این یکی از بزرگترین موفقیت‌های انقلاب روس است که در دسامبر سال ۱۹۰۵ به دست آمد، این موفقیت نیز مانند جمیع موفقیت‌های پیشین به بهای قربانی های عظیمی تمام شد. جنبش از اعتصاب سیاسی همگانی به مدارج عالیتری ارتقاء یافت. این جنبش ارتجاع را وادار کرد که مقاومت خود را به آخرین حد برساند و بدین وسیله لحظه ای را که انقلاب نیز در بکار بردن وسایل تعرضی به آخرین حد خواهد رسید، بسیار نزدیک نمود. ارتجاع از حدود شلیک به سمت باریکادها، منازل و جمعیت حاضر در خیابانها نمی تواند یا فراتر نهد. ولی انقلاب می تواند از گروههای داوطلب مبارز مسکو فراتر رود و بسیار و بسیار هم فراتر رود - خواه در سطح و خواه در عمق. و انقلاب از دسامبر به بعد خیلی فراتر رفته است. دامنه بحران انقلابی اکنون بی نهایت وسعت یافته است، حال باید شمشیر را تیزتر کرد.

پرولتاریا قبل از رهبران خود به تغییری که در شرایط عینی مبارزه پیدا شد و پرداختن از اعتصاب به قیام را ایجاب می کرد، پی برد. مثل همیشه عمل بر تئوری سبقت داشت. اعتصاب مسالمت آمیز و تظاهرات دیگر کارگران را قانع نمی کرد؛ آنها می پرسیدند: بعد چه؟ و خواهان عملیات مجدانه تری بودند. دستور ساختن باریکاد به بخش ها با تأخیر خیلی زیاد و وقتی رسید که در مرکز به ساختن باریکادها پرداخته بودند. کارگران به صورت گروههای انبوهی دست بکار شدند ولی حتی این هم آنان را قانع نکرد؛ آنها می خواستند بدانند: بعد چه؟ و خواهان عملیات مجدانه بودند. ما رهبران پرولتاریای سوسیال دمکرات در دسامبر به آن سرداری شبیه بودیم که در استقرار هنگ های خود به قدری ناشی گری به خرج داده بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند فعالانه در نبرد شرکت جویند. توده های کارگر جویای رهنمودی درباره عملیات مجدانه توده ای بودند ولی این رهنمود را نمی یافتند.

بنابراین چیزی کوتاه بینانه تر از نظریه پلخانف نیست که تمام اپورتونیست ها به آن چسبیده اند و بر طبق آن اعتصاب بی موقع بود و نمی باید شروع می شد و «آنها نمی باید دست به اسلحه می بردند». بر عکس، ما از این هم قطعی تر و جدی تر و با قصد تعرضی بیشتری می بایست دست به اسلحه می بردیم، ما باید به توده ها می فهمانیم که محدود کردن همه چیز به اعتصاب مسالمت آمیز غیرممکن است و باید لزوم یک مبارزه مسلحانه بی باکانه و بی رحمانه را به آنها توضیح می دادیم. و بالاخره حالا ما می باید آشکار و با صدای رسا به عدم کفایت اعتصاب های سیاسی اعتراف کنیم، باید قیام مسلحانه را در میان وسیع ترین توده ها تبلیغ نمائیم و ضمناً این مسئله را با هیچ گونه «مراحل مقدماتی» پرده پوشی نکنیم و هیچ لفافه ای روی آن نکشیم. هر گاه لزوم یک جنگ فداکارانه، یک جنگ خونین و نابود کننده را که وظیفه فوری عملیات آینده است، از توده ها مستور داریم هم خود را فریب داده ایم و هم توده های مردم را.

این بود نخستین درس حوادث دسامبر. درس دیگر مربوط است به چگونگی قیام، طرز هدایت آن و شرایطی که منجر به گرویدن ارتش به سمت مردم می شود. در مورد این مسئله در جناح راست حزب ما نظریه بی نهایت یکجانبه ای حکمفرماست. می گویند مبارزه بر ضد ارتش مدرن غیرممکن است و باید ارتش انقلابی شود. بدیهی است اگر انقلاب توده ای نشود و خود

ارتش را تحت تأثیر قرار ندهد، در این صورت سخنی هم از مبارزه جدی نمی تواند در میان باشد. بدیهی است فعالیت در بین واحدهای ارتش امری است ضروری. ولی ما نباید تصور کنیم که آنها با یک ضربه به سمت ما می آیند و این در نتیجه ترغیب کردن یا متقاعد شدن آنان است. قیام مسکو به وضوح ثابت کرد که این نظریه چقدر قالبی و فاقد حیات است. هنگامی که مبارزه انقلابی حدت می یابد دودلی و تردید ارتش که در هر جنبش واقعاً توده ای امری ناگزیر است عملاً به یک مبارزه واقعی برای جلب ارتش منجر می گردد. قیام مسکو مثالی است که از جان گذشته ترین و هارترین مبارزه میان ارتجاع و انقلاب را برای جلب ارتش به ما نشان می دهد. دوباسف خودش اظهار داشت که از نیروی ۱۵ هزار نفری پادگان مسکو فقط ۵ هزار نفر قابل اعتمادند. دولت به وسائل کاملاً گوناگون و مایوسانه ای دودل ها را نگهداری می کرد: از آنها التماس می کردند، از آنها تملق می گفتند، با دادن ساعت و پول و غیره تطمیع شان می کردند، با ودکا آنها را تخدیر می کردند، فریبشان می دادند، تهدیدشان می کردند، در سربازخانه را به روی آنان می بستند، خلع سلاحشان می کردند، و سربازانی را که بیش از همه مورد عدم اعتماد بودند از راه حیل یا زور از میان برمی داشتند. و باید شهادت داشت و صریح و آشکار اعتراف کرد که ما در این مورد از دولت عقب ماندیم. ما نتوانستیم از نیروهایی که در اختیار داشتیم برای همینگونه مبارزه فعالانه، شجاعانه، مبتکرانه و تعرض آمیزی که دولت برای جلب ارتش متزلزل بدان دست زد و پیروز شد استفاده نمائیم. ما روی ارتش کار کرده ایم و در آینده نیز فعالیتمان را دوچندان خواهیم کرد تا از لحاظ ایدئولوژیکی بر سربازان «مسلط شویم». ولی ما فضل فروشان بدبختی خواهیم بود اگر فراموش کنیم که در لحظه قیام مبارزه جسمانی نیز برای جلب ارتش ضروری است.

پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر در زمینه «مسلط شدن» ایدئولوژیکی بر ارتش درسهای شگرفی به ما داد مثلاً روز هشتم دسامبر یعنی هنگامی که جمعیت در میدان استراستنایا قزاق ها را محاصره نمود، با آنها مخلوط شد، دست برادری به آنها داد و وادارشان نمود راه بازگشت در پیش گیرند. یا روز دهم دسامبر در منطقه پرسنیا وقتی دو دختر کارگری که در میان جمعیت ده هزار نفری پرچم سرخ به دوش می کشیدند خود را جلوی قزاق ها انداخته و فریاد کشیدند: «بکشید! تا زنده ایم پرچم را نخواهیم داد!» قزاق ها مبهوت شدند و چهارنعل مراجعت کردند و فریاد «زنده باد قزاق ها!» از جمعیت برخاست. این نمونه های دلآوری و قهرمانی برای همیشه باید در ذهن پرولتاریا نقش بندد.

اما چند مثال از عقب ماندگی ما نسبت به دوباسف. نهم دسامبر در خیابان بولشایا سرپوخوفسکایا سربازان در حالیکه سرود مارسلیز می خواندند، می رفتند که به قیام کنندگان ملحق شوند. کارگران نمایندگانی به سوی آنان فرستادند. مالاخف شخصاً با سرعت به جانب آنان تاخت. کارگران دیر کردند و مالاخف زودتر به سربازان رسید. او به موقع رسید و نطق آتشینی ایراد نموده، سربازان را دچار تزلزل ساخت، آنها را با واحدهای سوار محاصره کرد و به سربازخانه عودت داد و در را به روی آنان بست. مالاخف به موقع رسید ولی ما دیر کردیم، با وجود اینکه در عرض دو روز ۱۵۰ هزار نفر به دعوت ما بپا خاسته بودند که می توانستند و می بایستی سازمان نگهبانی در خیابانها تشکیل می دادند. مالاخف سربازان را با واحدهای سوار محاصره کرد ولی ما مالاخف ها را با بمب اندازان خود محاصره نکردیم. ما قادر به انجام این عمل بودیم و می بایستی آنرا انجام می دادیم و مطبوعات سوسیال دمکراتیک («ایسکرا»ی قدیم) مدتها بود خاطر نشان می کردند که نابود کردن بیرحمانه سران کشوری و نظامی در موقع قیام از وظایفی است که ما برعهده داریم. آنچه در خیابان بولشایا

سرپوخوفسکایا به وقوع پیوست ظاهراً بطور عمده، هم در مقابل سربازخانه های نسویژسکی و کروتیتسکی هم وقتی که پرولتاریا برای «کنار کشیدن» گارد یکاترینوسلاو تلاش می کرد، هم در موقع اعزام نماینده نزد افراد مهندس در آکساندرف، هم هنگام بازگشت توپخانه ای که از یادگان رستف به مسکو اعزام شده بود و هم در موقع خلع سلاح افراد مهندس در کالمنا و موارد دیگر تکرار شده بود. در موقع قیام ما در مبارزه برای جلب افراد مردد و دودل ارتش وظیفه خود را بطور شایسته انجام ندادیم.

دسامبر، صحت یکی دیگر از اصول عمیق مارکس را که اپورتونیست ها آنرا فراموش کرده اند، به طرز نمایانی تأیید کرد، یعنی اینکه قیام، فن است و قاعده عمده این فن هم عبارتست از تعرضی که باید با از جان گذشتگی جسارت آمیز و عزم راسخ انجام گیرد. ما این حقیقت را به حد کافی فرا نگرفته بودیم. ما این فن و این قاعده تعرض به هر قیمتی که باشد را نه خودمان به قدر کافی آموخته و نه به توده ها یاد داده بودیم. ما اکنون باید با تمام انرژی جبران مافات بنمائیم. تنها گروه بندی درباره شعارهای سیاسی کافی نیست، در مورد قیام مسلحانه نیز گروه بندی لازم است. هر کس با آن مخالف است، هر کس که خود را برای آن حاضر نمی کند، او را باید بیرحمانه از صف هواداران انقلاب بیرون کرد، او را باید به نزد مخالفین انقلاب و خائنین یا ترسوها انداخت، زیرا نزدیک است آن روزی که سیر حوادث و شرایط مبارزه ما را مجبور کند دوست و دشمن را از روی این علامت تشخیص دهیم. آنچه که ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و «انتظار» ساده فرا رسیدن لحظه «گرویدن» ارتش به سمت ما نیست. خیر! ما باید با طبل و شیپور لزوم تعرض متهورانه و حمله سلاح به دست را که ضمن آن باید زمامداران دشمن را نابود ساخت و برای جلب افراد متزلزل ارتش دست به مبارزه ای با حداکثر انرژی زد، اعلام داریم.

سومین درس بزرگی که مسکو به ما داد مربوط به تاکتیک و متشکل ساختن قوا برای قیام است. تاکتیک جنگی وابسته به سطح تکنیک جنگی است، این حقیقت ساده را انگلس ثابت کرده و به تمام مارکسیست ها نشان داده است. تکنیک جنگی حالا دیگر تکنیک نیمه قرن نوزدهم نیست. دسته جمعی رفتن جلوی توپخانه و دفاع از باریکادها با طپانچه حماقت است. و کائوتسکی حق داشت وقتی نوشت پس از قیام مسکو دیگر هنگام آن رسیده است که در نتیجه گیریهای انگلس (۵) تجدید نظر شود زیرا قیام مسکو «تاکتیکهای باریکادی جدیدی» را به وجود آورده است. این تاکتیکها، تاکتیکهای جنگ چریکی بود. سازمانی که این تاکتیک ها، آن را ایجاب می کردند دسته جاتی بودند دارای قابلیت تحرک و فوق العاده کوچک، گروههای ده نفری، سه نفری و حتی دو نفری. در بین ما اغلب می توان به سوسیال دمکراتهایی برخورد نمود که وقتی از گروههای پنج نفری و سه نفری صحبت به میان می آید پوزخند می زنند. ولی این پوزخند چیزی نیست جز یک وسیله پیش پا افتاده برای نادیده انگاشتن مسئله جدید تاکتیک و سازمان که مبارزه خیابانی با تکنیک جنگی فعلی آنرا پیش می آورد. آقایان، داستان قیام مسکو را به دقت مطالعه نمایند آن وقت خواهید فهمید که گروههای «پنج نفری» چه رابطه ای با مسئله «تاکتیکهای باریکادی جدید» دارد.

مسکو این تاکتیک را به وجود آورد ولی آنطور که باید و شاید آنرا تکمیل نکرد، دامنه آنرا به آن وسعتی که شایسته است، به وسعت واقعاً توده ای است نرساند. تعداد گروههای داوطلب مبارز خیلی کم بود، شعار حملات متهورانه به توده کارگر نرسیده بود و توده کارگر آنرا بکار نبرد؛ کیفیت دسته های چریکی فوق العاده یکنواخت بود، اسلحه و طرز عمل آنان ناقص بود، توانائی آنان برای رهبری جماعت کامل نبود. ما باید تمام این نقایص را جبران کنیم و با تعلیم

گرفتن از تجربه مسکو و پخش آن در بین توده ها و استعانت از قدرت خلاقه خود توده ها برای تکمیل روزافزون این تجربه، این نقایص را جبران خواهیم نمود. آن جنگ چریکی، آن ترور دسته جمعی، که بعد از دسامبر تقریباً بلاانقطاع در تمام نقاط روسیه جریان دارد، بدون شک کمک خواهد کرد که تاکتیک صحیح مخصوص به لحظه قیام به توده ها آموخته شود. سوسیال دمکراسی باید این ترور توده ای را قبول کند و آن را جزء تاکتیک خود بیاورد، ولی بدیهی است که باید آنرا سازمان بدهد و کنترل کند، تابع مصالح و شرایط جنبش کارگری و مبارزه عمومی انقلابی نماید و امکان سوء تعبیر «اوباشانه» این جنگ چریکی را برطرف و ریشه آنرا بیرحمانه قطع کند، همانگونه که اهالی مسکو در روزهای قیام و اهالی لتونی در ایام جمهوریهای کذائی لتونی با آن طرز شگرف و بیرحمانه از عهده جلوگیری آن برآمدند.

تاکتیک جنگی در این اواخر باز هم گام های جدیدی به جلو برمی دارد. جنگ ژاپن نارنجک دستی را وارد عمل نمود. کارخانه های اسلحه سازی تفنگ خودکار را وارد بازار نموده اند. استعمال هر دوی اینها در انقلاب روس اکنون با موفقیت شروع شده ولی به نسبتی که به هیچ وجه کافی نیست. ما می توانیم و باید از تکامل تکنیک استفاده کنیم، طرز تهیه بمب را در کمیت بزرگ به دستجات کارگر بیاموزیم، به آنها و به گروههای مبارز خود کمک کنیم تا مواد منفجره، چاشنی و تفنگ خودکار ذخیره نمایند. هر آینه توده کارگر در قیام شهرها شرکت کند، هر آینه ما به دشمن بطور توده ای حمله کنیم، هر آینه با مهارت و عزم راسخ برای جلب ارتش که پس از مجلس دوما و حوادث اسویبورگ و کرونشتات (۶) بیش از پیش دچار تزلزل گردیده است، مبارزه نمائیم - و اگر از شرکت روستائیان در مبارزه عمومی اطمینان حاصل کنیم - در این صورت پیروزی در قیام مسلحانه همگانی بعدی روسیه از آن ما خواهد بود.

پس، با فراگرفتن درسهای روزهای کبیر انقلاب روسیه بر توسعه دامنه فعالیت خود بیافزائیم و وظایف خود را شجاعانه تر تعیین نمائیم. شالوده کار ما بر اساس حساب صحیح منافع طبقاتی و مقتضیات فعلی تکامل همگانی خلق استوار است. ما اکثریت روزافزون پرولتاریا و دهقانان و ارتش را در پیرامون شعار سرنگون ساختن حکومت تزاری و دعوت مجلس مؤسسان به وسیله حکومت انقلابی مجتمع می کنیم و خواهیم کرد. بالا بردن سطح آگاهی توده، کماکان بنیان و مضمون اصلی تمام فعالیت ما خواهد بود ولی در عین حال فراموش نکنیم که لحظاتی نظیر آنچه که فعلاً روسیه می گذراند وظایف ویژه و خاصی را به این وظیفه عمومی، دائمی و اساسی اضافه می نماید. با استناد بیهوده به وظایفی که گویا در هر شرایط و زمانی برای ما ثابت و بدون تغییر هستند، از زیر بار این وظایف مخصوص زمان و این وظایفی که مختص به شکلهای فعلی مبارزه است شانه خالی نکنیم تا به فضل فروشان و کوتاه نظران مبدل نگردیم.

بخاطر داشته باشیم که روز مبارزه عظیم توده ای نزدیک می گردد. این روز، روز قیام مسلحانه خواهد بود. این قیام باید حتی الامکان در یک زمان شروع شود. توده ها باید بدانند که به سوی یک مبارزه مسلحانه، خونین و تا پای جان می روند. حس تحقیر نسبت به مرگ باید در بین توده ها شیوع یابد و پیروزی را تضمین کند. تعرض بر دشمن باید با فشار تمام نیرو باشد، شعار توده ها باید تعرض باشد نه دفاع، نابودی بیرحمانه دشمن وظیفه آنها خواهد گردید، سازمان مبارزه شکل قابل تحرک و قابل انعطافی به خود خواهد گرفت، عناصر مردد و دودل ارتش به مبارزه مجذبه کشیده خواهند شد. حزب پرولتاریای آگاه باید وظیفه خود را در این مبارزه سترگ تا به آخر انجام دهد.

در تاریخ ۲۹ اوت سال ۱۹۰۶
در شماره دوم روزنامه «پرولتاری» به چاپ رسید.

توضیحات

- ۱- رجوع شود به جلد یازدهم کلیات، چاپ چهارم روسی، ص ۱۶۳ - ۱۶۶. ه.ت.
- ۲- شورای مؤتلفه گروههای داوطلب مبارز از نمایندگان واحدهای داوطلب حزبی کمیته مسکو ح.ک.س.د.ر و نمایندگان گروه سوسیال دمکراتهای مسکو و کمیته مسکو حزب اس آر‌ها و گروههای مجاهد تحت عنوان «ولنایارایوننایا»، «اونیورسیتتسکایا»، «تیپوگرافسکایا» و «قفقازسکایا» در اواخر اکتبر ۱۹۰۵ تشکیل شد.
- ۳- لنین به اثر مارکس «مبارزه طبقاتی در فرانسه، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰» استناد می‌کند.
- ۴- دوباسف - استاندار مسکو بود که در دسامبر سال ۱۹۰۵ قیام مسلحانه کارگران مسکو را سرکوب نمود.
- ۵- لنین مقدمه ف.انگلس را در کتاب ک.مارکس موسوم به «مبارزه طبقاتی در فرانسه» در نظر دارد. سوسیال دمکراتهای آلمان این مقدمه را در سال ۱۸۹۵ هنگام انتشار آن تحریف کردند و سپس آنرا اینطور تعبیر کردند که گویا قیام مسلحانه و مبارزه باریکادی در آن نفی می‌شود. متن کامل این مقدمه برای اولین بار در اتحاد شوروی از روی دستنویس انگلس منتشر گردید.
- ۶- منظور، قیامی است که در ژوئیه سال ۱۹۰۶ در اسویبورگ و کرونشاتات به وقوع پیوست.

کمونئیستهای انقلابی

www.k-en.com

info@k-en.com
